

نگاه

یادداشتی درباره نمایش «خوان بی‌خان»

تاملی بر گذشته‌ها



محسن استادعلی

● وقتی پیر می‌شوی، لحظه‌ها برایت ساعت می‌شوند و ساعت‌ها به روزها و شب‌ها تبدیل می‌شوند.

وقتی پیر می‌شوی، کودک می‌شوی و دنیایت به اندازه اثاثت کوچک می‌شود.

وقتی پیری، سکوت برایت خلسه می‌شود و صدا برایت تداعی فریاد.

وقتی پیری و زمین‌گیر، ماجرا کمی متفاوت‌تر جلوه می‌کند؛ رفتن تنها هدفت می‌شود و ماندن، بیشتر برایت به مرگ و نیستی شبیه می‌شود.

فاصله میان این ماندن و رفتن، سکون میان خلوت‌های مادری پیر و در بستر و زمزمه‌های اطرافیانی که زمانی برایشان شب را به صبح رسانیده، می‌شود تصویری نزدیک و صمیمی از یک زندگی که بیشتر طعم گس مرگ را می‌دهد تا بوی خوش زندگی؛

تصویری به نام «خوان بی‌خان».

چه بسیاریند خانواده‌هایی‌که بزرگی را از دست می‌دهند و مسیرهای یازماندگان جابه‌جا می‌شود.

چه بسیاریند خانواده‌هایی که با رفتن یکی، دیگری می‌ماند ولی کوبی مسیر را نمی‌داند و بی‌راهنما دنبال کورسوی راه می‌گردد.

«خوان بی‌خان» انعکاس یکی از همین رفتن‌ها و ماندن‌هاست، مکتبی طولانی بر راه‌وبیره و تاملی بر گذشته‌ها و حال تعدادی یازمانده بر بستر مادری درحال‌حتضار.

عزیزی رفتنی می‌شود، عده‌ای دور هم جمع می‌شوند تا ماسد را تیمار کنند؛ عقده‌ها سر می‌کشایند و خاطرات رنگ می‌بازند.

در جمع را برنمی‌تابد و چهارمی و پنجمی و ششمی، هرکدام، فراری‌بودن برادر دومی است؛ سومی، بودن برادر اولی، دشمن یکدیگرند.

کنار جمعی که در حیات یک خانه یا گرفته‌اند و دور یک حوضِ قدِ برافراشته‌اند و کنار یک سفره معنای برکت را چشیده‌اند؛ قربانی سقک یک بام در خانه‌ای در مشهد،

کدورتی می‌شوند که در تقابل بین دو ایل در دو طرف مرز هم معنا نمی‌یابد ولی اینجا و زیر دوباره ترجمه تازه‌ای می‌شود و خط بطلانی می‌کشد بر قامت تلاش والدینی که اولی سال‌ها پیش سفر کرده و دومی در مسیر رسیدن به اوست.

مادر دلیلی می‌شود تا در این خانه، مادر بهانه‌ای می‌شود که یک بار دیگر، همه دور هم جمع شوند. ولی با شرط‌وسروط، رفتن سفره دل‌ها باز شود و قصه خودخوری‌ها در سال‌های دور بازخوانی شود.

چه تلخ می‌گوید آن برادر که تنها ما یک بار دیگر دور هم جمع می‌شویم و یک بار دیگر کنار هم می‌ایستیم و آن زمانی است که دیگر، مادر نباشد....

«خوان بی‌خان» حکایت فاصله‌هاست، حکایت رابطه‌هایی‌که انکار سال‌هاست مرده‌اند و صدای شکستن استخوان‌هایش، مدت‌هاست که یقه این بوم را گرفته اما گویی تا فروپاشی کامل قصد پذیرش آن را نداریم. سفره ایرانی ولی بدون طعام، بدون «خوان بی‌خان» تصویر خودمان است از خودمان؛ نمایش یک خانواده ایرانی بر سر میزبان، بدون میهمان.

«سی‌وششمین جشنواره جهانی فیلم فجر» با اهدای جوایز خود در مراسمی در روز پنجشنبه، ششم اردیبهشت، به کار خود پایان داد. مراسم اختتامیه این جشنواره با یک‌ساعت تأخیر در تالار وحدت تهران با اجرای رامبد جوان آغاز شد. هرچند که اجرای او در این مراسم رسمی، هنری و فرهنگی، یادآور برنامه «خندوانه» بود!

صدۀ از پخش سرود جمهوری اسلامی ایران و تلاوت آیاتی از قرآن مجید، جوان روی صحنه آمد و از همان بدو ورود با سلام و احوال‌پرسی تماشاگران را تشویق می‌کرد که همگی با صدای بلند پاسخ او را بدهند؛ رفتاری غیرقابل پیش‌بینی که تعجب خیلی‌ها را برانگیخت، چون چنین حرکتی در جمع سینماگران شناخته‌شده کمی بعید به نظر می‌رسید! کوبی آقای جوان اجرای این مراسم جدی را با جشن تولد کودکان در مهدکودک اشتباه گرفته بود!

سپس سیدرضا میرکریمی، دبیر جشنواره، روی سن آمد و خطاب به حضاران گفت: «در دو دوره گذشته جشنواره دو، سه‌دقیقه بیشتر حرف ن‌زدَم و گزارش ن‌دادَم. حالا هم نمی‌خواهم زیاد حرف بزنَم. این جشنواره هم حاصل دسترنج گروهی خوش‌فکر و دل‌سوَز من. از اهالی رسانه‌ها و میهمانان خارجی تشکر می‌کنم و حتی قدردان آن دسته از اهالی رسانه هستم که تلاش کردند حاشیه منفی برای جشنواره ایجاد کنند!». میرکریمی در پایان از حضاران خواست، میهمان ویژه این دوره جشنواره، الیور استون، را به‌عنوان فیلم‌سازی بزرگ تشویق کنند. بعد از آن جایزه «نیتک» به فیلم «هندی و هرمز» به کارگردانی عباس امینی تعلق گرفت. امینی پس از دریافت جایزه گفت: «امیدوارم بچه‌های سزیمینمان هیچ‌گاه مجبور نشوند به‌خاطر فقر به ازدواج اجباری تن دهند». جایزه «فیلم اول» با تقدیر از نگار مقدم، بازیگر، به پویا یادگویه، کارگردان فیلم «درِ سَاز»، اهدا شد. یادگویه نیز گفت: «من این جایزه را به محمدرضا یادگویه، پدرم، تقدیم می‌کنم که از کودکی هروقت سر صحنه فیلم‌هایی که تهیه می‌کرد می‌رفتم، نشان می‌داد که اخلاق و نظم از هر چیزِی مهم‌تر است...». همچنین جایزه «بین‌الدیان» به فیلم «گندم» به کارگردانی سمیح کاپلان‌واغلو محصول ترکیه، آلمان،

سی‌وششمین جشنواره جهانی فیلم فجر با اهدای جوایز خود پایان یافت

مراسمی جدی اما با طعم خندوانه!

فراenk آرتا



فرانسه، سوئد و قطر داده شد. سپس برای اهدای جایزه صلح از الیور استون دعوت شد که روی سن باید که در این بخش، جوایز جابه‌جا شد و در نهایت میرکریمی روی سن آمد و ختم به خیر شد. درنهایت «جایزه صلح» جشنواره به «ریتی پان» کارگردان سرشناس کامبوجی اهدا شد. استون هم با تمجید از پان گفت: «او مدتی طولانی است که فیلم‌سازی می‌کند و من باافتخار این جایزه را به او تقدیم می‌کنم». پان هم پس از دریافت جایزه خود ضمن ابراز تشکر، گفت: «فکر می‌کنم شاید سینما نتواند دنیا را تغییر دهد، اما می‌تواند سبب شود که با هم دیالوگ داشته باشیم».

همچنین دیپلم افتخار این بخش به کارگردان زن فیلم «معدنچی»، «هانا اسلک»، محصول اسلوانوی و کرواسی اهدا شد. اسلک بعد از دریافت جایزه خود بیان کرد: «خیلی خوشحالم‌که در این جشنواره فیلم من دیده شده است. من یک آرزو می‌کنم و دوست دارم در سال‌های پیش‌رو تعداد زیادی مستند و فیلم از فیلم‌سازان زن ایرانی نه‌فقط در اینجا، بلکه در جهان ببینم». در بخش «جلوه‌گاه شرق» نیز جایزه بهترین فیلم کوتاه آسیایی به محمد کارت برای «بچه‌خور» اهدا شد. کارت بعد از دریافت جایزه گفت: «خوشحالم‌که برای اولین فیلم داستانی کوتاهم جایزه می‌گیرم». تندیس

بیشتر مشهور شد.

پس با انتخاب ایشان خدمتی به سینمای ارمنستان هم کرده‌اید؟

نمی‌دانم. اما نارینه جنسی بود که خودش بود. و بسیار بازیگر خوب و همراهی بود.

تحلیل هنرمندان ارمنستان از فیلم‌نامه چه بود و فقدر به زندگی خودشان نزدیک می‌دانستند؟

افراد صاحب‌نظر در ابتدا که فیلم‌نامه را خواندند تصور می‌کردند فیلم‌نامه خیلی تلخ است. ارمنی‌ها درست است که زندگی سختی دارند و کشور کوچکی است و اقتصاد شکوفا و منابع طبیعی بزرگی مثل ایران ندارند. اما نسبتاً مردم شادی هستند. با ایراد تلخی که بر فیلم‌نامه داشتند بر این نظر بودند که به خودشان خیلی نزدیک است.

فیلم در ارمنستان اکران شد. حالا نظ‌ر‌شان چیست؟ اکران در ارمنستان چطور بود؟ آیا با مخاطب ارتباط برقرار شد؟

اکران در ارمنستان خیلی خوب بود. فیلم با مخاطب ارتباط برقرار کرد. البته نمی‌شود با اکران ایران مقایسه کرد که صد‌ها سالن سینما داریم. در ارمنستان در چند سالن و چند سانس فیلم اکران می‌شود. منظور من ارتباط با برگشت سرمایه است. اما مردم و متخصصان و صاحب‌نظران از فیلم خوششان آمد. البته هنوز نقد تلخی فیلم را دارند. می‌گویند ولی با ظرافت این تلخی در فیلم تنیده شده و باورپذیر می‌شود.



کارگردان «یه‌وا»: سینما چالش دائمی زندگی من است

یعنی در کارگردانی این لطافت را دیدند؟

(می‌خندد) شاید. در ارمنستان می‌گویند قصه ارمنی با راه‌حل و ظرافت ایرانی شکل گرفته.

بازیگران ارمنی چه تصویری از سینمای ایران داشتند؟

همه ارمنستان طرفدار پروپاقرص سینمای ایران است. اما شناخت‌شان از سینمای ایران با فیلم‌های شادروان کیارستمی، اصغر فرهادی، رخشان بنی‌اعتماد و جعفر پناهی است. به این‌که ممکن است افراد را نشانند، اما فیلم‌ها را می‌شناسند. مثلاً اسم آقای نادری را به یاد ندارند. اما کسانی که «دونده» را دیده‌اند تک‌تک پلان‌هایش را به یاد می‌آورند. برای گروه ارمنستان سینمای ایران سینمایی رؤیایی و بالنده است و خیلی خوشحال بودند که حداقل در یک پروژه با سینمای ایران مرتبط هستند.

یکی از مواردی که در فیلم دیدم تأثیری است که عشق می‌تواند بر زندگی یک زن بگذارد. یکی از پلان‌های درخشان فیلم جایی است که «به‌وا» داخل ماشین است و کنارش شاهن که بغض درونی‌اش را توضیح می‌دهد و می‌گوید هیچ‌وقت با هم به حال احساس سبکی نکرده بودم. واکنش شاهن خیلی خوب است و صورتی که «یه‌وا» بازی کرد، فوق‌العاده است. درباره این پلان بگویید؟

تقریباً روی هر پلان کلی صحبت می‌کردیم. اما درون پلان‌هایمان اتفاقی در ضمیر ناخودآگاه نشست گرفته که گاهی هیچ منطقی نداشته. در همین سکانس «یه‌وا» تصمیم گرفته که فرزندش را بگذارد و برود. اما من به بچه‌های گریم می‌گفتم «یه‌وا» کمی زیباتر شود. به آقای کریمی گفتم نور صورت «یه‌وا» خوب باشد تا زیباتر شود. یکی از دوستان می‌گفت امروز گیر بنی‌اسرائیلی داده‌ای. ضمیر آگاهم می‌دانست که «یه‌وا» الان عشق دارد و تصمیم می‌گیرد. سخت‌ترین مصیبتش تصمیمش است. به قول شاهن: «میسر همه چیز و هدف هیچ چیز». تمام سختی را تحمل کرده که تصمیم بگیرد. ریاضت در تصمیمش بود. صبح تسلیم می‌شود، باید مدتی بچه نزد دیگران بماند. «شاهنی» هست که دوستش دارد و خودش هم دوستش دارد. آنجا در فیلم اولین باری است که «یه‌وا» اعتراف می‌کند. «یه‌وا» هفت، هشت سال بود که اعتراف نکرده بود که آدم کشته است.

چرا پرهیز کردید که دوربین و میزانشن را به رخ نکشید؟

از اول تصمیم با آقای کریمی و کزازی این بود که دوربین روی دست نباشد، حرکت‌هایمان نرم و روی ریل باشد. حرف من از اول با بچه‌ها این بود که هر کاری را که توانیم به بهترین شکل پیاده کنیم. انجام نمی‌دهیم!

همه چیز ساده بود. هدفم به‌تصویرکشیدن پیچیدگی سادگی بود. کل فیلم این بود که سختی سادگی تصویر شود. برای من میزانشن‌های ناملموس مثل زندگی بود. در حالی که ممکن است حرف‌های پرتلاطمی داشته باشیم.

دوربین شما در فیلم ناآشنا نیست و انگار فضا را به خوبی می‌شناسد. انتخاب لوکیشن چگونه صورت

هنر

کشور شعر بود و امروز کشور سینما هم هست، گفت: «در دوره‌ای که خیلی‌ها تلاش می‌کنند از ایران چهره‌ای دیگر بسازند، از شما که تلاش می‌کنید چهره‌ای خوب از ایران بسازید قدردانی می‌کنم».

در این لحظه جایزه «محمد امین(ص)» در این بخش به مجید مجیدی برای فیلم «آتسوی ایرها» تقدیم شد که مجیدی هم بعد از دریافت جایزه بدون هیچ صحبتی به کارگردانی «سینمای سعادت» داووران روی سن آمدند که همچنان در اهدای جوایز اشتباهاتی رخ داد و در نهایت لوح افتخار بهترین فیلم کوتاه به «آقای کوزن» به کارگردانی مجتبی موسوی اهدا شد و او از مسئولان خواست انیمیشن ایران را جدی بگیرند. سیمِرخ بهترین فیلم کوتاه نیز به فیلم «ایمان» از روسیه به کارگردانی تاتیانا فدوروسکایا تعلق گرفت. این کارگردان در جشنواره حضور نداشت و از طریق تصویر از جشنواره تشکر کرد. جایزه ویژه هیئت داوران برای بهترین دستاورد هنری هم به فیلم «ترانه گرانیت»، سیمِرخ سیمین بهترین بازیگر زن به ماهر الوئند برای فیلم «هتریک» و سیمِرخ سیمین بهترین بازیگر مرد به لئون لیچف، بازیگر فیلم «معدنچی» اهدا شد. میلّا زارعی به نمایندگی از داوران این بخش از بازیگران از فیلم «تنگه ابوقریب» تقدیر کرد. همچنین سیمِرخ سیمین بهترین فیلم‌نامه به رامتین لوافی برای فیلم «هت‌تریک» و جایزه بهترین کارگردانی بخش سینمای سعادت هم به آلکسی گرمِن برای ساخت فیلم «دولاتوف» اهدا شد. در پایان هم سیمِرخ زرین بهترین فیلم همراه با جایزه نقدی ۲۰ میلیون‌تومانی به «میلکوف لازاروف» برای فیلم «اگا» تعلق گرفت.

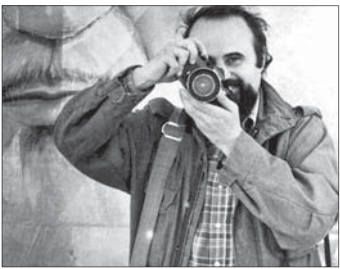
اجرای پرغلت این مراسم تا حدی پیش رفت که کارگردان فیلم «معدنچی» به طعنه گفت: «چقدر خوب است به‌جای اینکه به هم بخندیم، با هم بخندیم!» و دست‌آخر هم الیور استون بلافاصله مراسم را ترک کرد و ظاهراً اجرای موسیقی تلفیقی شهرام و حافظ ناظمی را ندید! بعد از آن هم جوان با این جمله که «پخش این مراسم از تلویزیون به پایان رسیده» با خوشحالی و خنده خطاب به حضاران گفت که بزودی سری جدید برنامه خندوانه با اجرای جناب‌خان پخش خواهد شد و درباره فیلم سینمایی جدید خود نیز تبلیغ کرد!

گفت و گو

گفت‌وگو با نیشواتوکلیان

عباس عطار مثل یک فیلسوف فکر می‌کرد

بهناز شیربانی



● عباس عطار، یکی از چهره‌های مهم و مطرح عکاسی، از میان ما رفت؛ نامی که پیش از هر چیز او را با عکس‌های تأثیرگذارش از انقلاب اسلامی به خاطر می‌آوریم و مجموعه عکس‌هایی که بسیاری از آنها شهرت جهانی پیدا کرده است. به همین بهانه با نیشوا توکلیان خاطرات او را مرور کردیم که در ادامه شما را به خواندن آن دعوت می‌کنیم.

یکی از نکات برجسته زندگی هنری عباس عطار، روایت او از دوران انقلاب اسلامی است و تعبیری که خودش برای این بخش از زندگی‌اش داشت که برای تاریخ عکس گرفت. هرچند که در دوره‌های زمانی متعددی عکس‌های او روایت بخشی از تاریخ ایران و جهان است. نگاه شما به این بخش از زندگی هنری او چیست؟

عباس عطار به گفته خودش در آمریکا عکاس می‌شود، چراکه او تنها چهار سال؛ یعنی از تولد تا چهارسالگی در ایران زندگی کرد و بعد با خانواده‌اش ایران را ترک می‌کند، اما عباس عطار در ایران به دنیا شناخته شد با عکس‌هایی که از وقایع ایران ثبت کرد. زمانی که مرد جوانی بود، با نگاه تیزبین وقایع کنشورش را رصد و از آنها عکاسی می‌کرد. چند سال قبل از انقلاب ایران عباس عطار به ایران سفر می‌کند و عکاسی می‌کند و هم‌زمان با انقلاب و عکس‌هایی که ثبت می‌کند به دنیا معرفی می‌شود. کتاب دفتر خاطرات ایران او تقریباً ۲۰ سال از تاریخ ایران را روایت می‌کند. آن‌قدر این کتاب فک‌رشده و جذاب است که مخاطب کاملاً متوجه می‌شود این کتاب بدون قضاوت و هنرمندانه با نور نوشته شده است، چراکه عباس عطار اعتقاد داشت نویسند‌های است که با نور می‌نویسد. به نظر من عباس عطار با باقی عکاسان تفاوت بزرگی داشت و آن این بود که مثل یک فیلسوف فکر می‌کرد و فقط یک عکاس نبود.

بخش زیادی از زندگی هنری او در خارج از ایران و فعالیت او در آژانس عکس منگوم رقم خورد. بازتاب حضورش در این بخش چطور بود؟

عباس عطار یک ایرانی تبار بود، اما ه‌رجا که کار می‌کرد دیگران فکر می‌کردند او متعلق به همان دیار است. آن هم به دلیل رفتارش بود. هیچ‌وقت نگاه از بالا به پایین نداشت. عباس عطار چند کتاب در اقصی نقاط دنیا درباره مذهب دارد. او با دوربینش ادیان مختلف را به تصویر کشید و باز هم بدون قضاوت آنها را نگاه می‌کرد. عباس عطار به‌شدت کنشورش را دوست داشت و پسرانش با اینکه هیچ‌وقت ایران را ندیده‌اند، اما به خوبی فارسی حرف می‌زنند. عباس عطار یکی از چهره‌های اصلی آژانس عکس منگوم و مورد احترام همه بود. او به رسوم و اصول قدیمی آژانس منگوم پایدار بود و ایده‌های جدیدی برای پیشرفت آژانس داشت. همیشه ایده‌های جدیدی برای پیشرفت کارش داشت.

همان‌طور که در صحبت‌هایتان اشاره کردید، بسیاری از رفتار حرفه‌ای او صحبت می‌کنند. خاطره‌ای از او به خاطر دارید؟

آدم بسیار خاصی بود. من در ۱۸ سالگی با او آشنا شدم. اصلاً آژانس عکس منگوم را نمی‌شناختم یا اصلاً کامل با او و آثارش آشنا نبودم. من آن زمان در روزنامه کار می‌کردم که هراز‌چندگاهی هرکدامشان به دلایلی تعطیل یا توقیف می‌شدند و من هم برای مدتی بی‌کار می‌ماندم. عباس بسیار کم‌حرف بود و اگر حرفی می‌زد قبل از آن به حرفش کاملاً فکر کرده بود و به حرفش عمل می‌کرد. آن زمان دوست داشتم خارج از ایران تجربه کنم. باخبر شدم که در فرانسه فستیوال عکس هست، اما حقوق من ۷۵ هزارتومان بود و نمی‌توانستم به سفری این‌چنینی بروم. وقتی به عباس عطار این موضوع را در میان گذاشتم، پیشنهاد داد در فاصله‌ای که او دو، سه ماه به سفر می‌رود من از خانه‌اش در فرانسه استفاده کنم. اگر لطف او نبود در زندگی حرفه‌ای‌ام تغییراتی به‌وجود نمی‌آمد.

کدام‌یک از مجموعه آثار او برای شما جذاب‌تر است؟

کتاب دفتر خاطرات ایران برای من تأثیرگذارترین مجموعه عکسی است که از او دیده‌ام. به نظر من کتاب مدینه فاضله تمام عکاسان دنیاست، داستان‌گویی و ثبت عکس‌هایی که کادرنندی خاصی دارند و ادیت کتاب برایم بسیار لذت‌بخش است. عباس عطار برای من در دنیای عکاسی مثل یک پدر بود. بدون‌قیدوشرط دستم را گرفت. خیلی چیزها از او یاد گرفتم، مخصوصاً رفتار حرفه‌ای در دنیای عکاسی را از او یاد گرفتم.